

شناسنامهٔ فیلم

سال ساخت: ۱۹۵۴

کارگردان: آلفرد هیچکاک

تهیه‌کنندگان: آلفرد هیچکاک، جیمز استوارت

فیلم‌نامه‌نویس: جان مایکل هیز

بر اساس داستانی از: کرنل وولریج

بازیگران: جیمز استوارت، گریس کلی، تلما ریتر، وندل کوری، ریموند بر

موسیقی: فرانتس واکسمن

فیلم‌برداری: رابرت برکس

تدوین: جورج توماسینی

کمپانی سازنده: پارامونت

زمان: ۱۱۲ دقیقه

کشور سازنده: ایالات متحده

زبان: انگلیسی

فید این؛ داخلی. آپارتمان جف. روز. نمای دور

اگرچه ما قاب پنجره را در پیش‌زمینه نما نمی‌بینیم، اما تمامی پس‌زمینه خیابان گرینویچ ویلیج دیده می‌شود. شماری از چند خانه شبیه به هم و آپارتمان‌های کوچک آن روبه‌رو دیده می‌شوند که روی آن‌ها به خیابان سرتاسری است. آفتاب صبح به وضوح روی آن‌ها حک شده است. دو یا سه خانه طبقات مرتفعی دارند، سه تای دیگر بام‌های بلندی دارند و بقیه یک طبقه‌اند. در ساختمان این خانه‌ها آجر، چوب و تیر آهن به کار رفته است. آپارتمان‌ها پلکان اضطراری دارند و بقیه نه. همسایه‌ها خیلی ثروتمند به نظر نمی‌رسند، اما فقیر هم نیستند. اینجا مکان زندگی مناسب و معمولی آدم‌هایی است خوشبخت، امیدوار و محتاط، با درآمدی ناچیز. آب‌وهوای تابستان ایستا و سنگین است، با گرمایی مرطوب. پنجره‌ها چهارطاق است، پرده‌ها کشیده شده و کرکره‌ها بالا است. این نشان‌دهنده صمیمیت عمیقی است که میان همسایگان وجود دارد. هرکس زندگی خودش را دارد. همسایه‌ها آموخته‌اند که دنیای شخصی خود را داشته باشند. کسی به دیگری کار ندارد، مگر اینکه از او دعوت کنند به حریم دیگری وارد شود. دوربین عقب می‌کشد تا به نیم‌رخ مردی که خوابیده است می‌رسد. نمای صورت آن قدر درشت است که به جز شقیقه و گونه‌هایی که عرق کرده‌اند، بخش دیگری از اندام این مرد را نمی‌توانیم

ببینیم. دوربین چرخش افقی به سمت راست پنجره می‌کند و به هواسنجی نزدیک می‌شود که به دیوار است و درجه حرارت را ۲۹ درجه سانتیگراد نشان می‌دهد. به طرف راست می‌رود: دوربین حرکت می‌کند و ما وارد اتاقی می‌شویم که پنجره بزرگی دارد. ما می‌توانیم درون این خانه را ببینیم. مردی کوتاه قامت و طاس کنار پنجره ایستاده. صورت می‌تراشد. او از یک کاسه کوچک آب و آینه دستی که روی طاقچه گذاشته، استفاده می‌کند. در سمت راست او پیانوی دیواری فرسوده‌ای قرار دارد. روی پیانویک رادیو گذاشته شده. صدای موسیقی می‌آید و گوینده صحبت می‌کند.

گوینده ساعت هفت و پانزده دقیقه صبح به وقت نیویورک. درجه حرارت ۲۹ درجه... دوستان، آیا زندگی شما یه دلار می‌ارزه؟

مردی که صورت می‌تراشد به سرعت تیغ را زمین می‌گذارد و تندى به طرف رادیو می‌آید و موج آن را عوض می‌کند.

صداهاى مختلفی به گوش می‌رسد. تا اینکه او می‌تواند بار دیگر جایی را پیدا کند که موسیقی پخش می‌کند. مرد با احساس رضایت برمی‌گردد تا به تراشیدن ریشش ادامه بدهد.

دوربین راه می‌افتد و به ساختمان آن طرفی می‌رود. از سر ساختمان می‌گذرد و به پلکان اضطراری می‌رسد. دوربین جلو می‌رود تا به بیرون اتاق خواب یک زوج می‌رسد. آن قدر جلو رفته‌ایم که می‌توانیم ساعت زنگ‌داری را که به شدت زنگ می‌زند، ببینیم. مردی با تنبلی بیدار می‌شود و می‌نشیند. به جلو تکیه می‌دهد و کسی را که کنار اوست تکان می‌دهد. با تعجب می‌بینیم که سر آن فرد، که یک زن است، جای پای اوست. این دو در دو جهت مختلف خوابیده‌اند. آن‌ها با بی‌حالی می‌نشینند و با حالتی ملال‌آور و ژولیده که نشان می‌دهد در گرمای شب گذشته خوب نخوابیده‌اند، به هم نگاه می‌کنند.

دوربین اکنون به پایین و سمت چپ می‌رود و به یکی از ساختمان‌های کم‌ارتفاع می‌رسد. اندکی پیش می‌رود تا به پنجره اتاق نشیمن می‌رسد. از لب پنجره، پنکه کوچکی را می‌بینیم که در نوسان است. پنکه را سمت راست می‌زی گذاشته‌اند و سمت چپ آن یک توستر اتوماتیک به چشم می‌خورد. پشت توستر یک دختر جوان

به‌شکل تمام‌قد دیده می‌شود که لباس اندکی بر تن دارد. دو نان از توی توستر بیرون می‌زنند. دختر آن‌ها را بیرون می‌آورد، رویشان کره می‌مالد، بعد برمی‌گردد و روی میزی خم می‌شود که روی آن یک دستگاه قهوه جوش دیده می‌شود. قهوه جوش را برمی‌دارد و به سمت میز می‌آید و پشت آن می‌نشیند. پنکه می‌چرخد و دختر جوان برای خودش قهوه می‌ریزد.

دوربین حرکت می‌کند. گوشه‌ای از خیابان از میان دو ساختمان مجاور دیده می‌شود. در این ساعت ترافیک چندان زیاد نیست. کامیون آب‌پاشی می‌گذرد و زمین را آب‌پاشی می‌کند. سه کودک دنبال کامیون می‌دوند و آب بر سر و روی آن‌ها می‌پاشد. آن‌ها در حال آب‌بازی‌اند.

دوربین راه می‌افتد و به ساختمان‌های مجاور می‌رسد. همچنان که دوربین با نگاهی اجمالی در گذر است، دستی را می‌بینیم که از پنجره یکی از خانه‌ها بیرون می‌آید و پارچه‌ای را از روی قفس پرنده‌ها برمی‌دارد. قفس با قلابی به دیوار متصل است. در قفس، دو مرغ عشق دیده می‌شوند. دوربین اکنون به سرعت عقب می‌کشد و از طریق پنجره باز اتاق جفریز عقب می‌آید و وارد می‌شود. حالا بخش بیشتری از اندام این مرد خوابیده را می‌بینیم. دوربین آن قدر وارد اتاق می‌شود تا بتوانیم سر و شانه او را ببینیم. او ال. بی. جفریز است، بلندقد، لاغر و سی‌وپنج‌ساله. صورت دراز و حالت جدی آن در هنگام استراحت نشان از طنز، شور و هیجان و نگرانی ساده‌لوحانه‌ای دارد؛ یک نوع جدیت که از اعتقادی درونی به اخلاق و صداقت حکایت می‌کند. جف روی صندلی چرخ‌داری نشسته است.

دوربین به سمت پای راست او می‌چرخد. پایش در گچ است. روی گچ پای او نوشته‌اند: «اینجا استخوان‌های شکسته‌ال. بی. جفریز قرار دارند.»

دوربین به سمت میز کنار او می‌چرخد. یک دوربین شکسته و خردشده روی میز است، از نوع همان دوربین‌هایی که عکاسان خبری برای سرعت بیشتر در کار، استفاده می‌کنند.

روی همان میز، دوربین به راست می‌چرخد تا به عکسی پر زرق‌وبرق می‌رسد که یک مسابقه اتومبیل‌رانی را نشان می‌دهد. این عکس از زاویه خطرناک و نزدیک به